

# گل‌های معرفت

## رو برو شدن حضرت شمس تبریزی و جناب مولانا بلخی

چنین روایت بوده که بعد از سپری شدن چندین سال دوباره جناب مولانا به دیدن حضرت شمس موفق شده و آنجناب عرض نموده که یا شمس خداوند را سپاسگذارم که بدیدن تان چشمانم روشن شده و حالا بیائید بطرف کلبه غریبانه بنده برویم و حضرت شمس فرمودند که یا مولانا حالامن درآنطرف دریا کارضروری دارم و اگر عمر در قید حیات بود بعدآ شما راخواهم دید. جناب مولانا عرض نموده وگفت که یا شمس از یکطرف عرض دریا زیاد میباشد وازجانب دیگر کم از کم اضافهتر از چهارمتر عمق آب است پس درآنصورت رفتن تان باآنطرف دریا بکلی نامکن بوده و حالا بیائید همراهی بنده بروید .

**حضرت شمس فرمودند** که یا مولانا واقعآبرای شما بسیار کار مشکل بوده ولیکن برای من هیچ فرقی ندارد من میتوانم که دربالای آب دریا پا گذاشته و باآنطرف دریا تیر شوم .



**مولانا گفت** که یا شمس پس خیر درآنصورت مرا هم باخود ببرید .

آنجناب فرمودند که یا مولانا قبول دارم ولیکن بیک شرط . مولانا گفت که یا شمس من هر شرط تا ترا قبول دارم و آنجناب فرمودند که بسیار خوب حالا بیا که برویم درعرض راه جناب مولانا دردل خود میگفت که حضرت شمس واقعآ یک آدم دیوانه بوده که میگوید من در

روی آب پا گذاشته با آنطرف دریا میروم و حالا معلوم میشود که بدون نبودن **کشتی** ، **مشک** **ء** و **یا ژاله** چطور امکان دارد که آدم با آنطرف دریا تیر شود جناب شمس فرمودند که یا مولانا من از دل تان آگاه هستم که به گپ من یقین ندارید . حالا بیایدو از عقب واسکت من محکم گرفته و بگوئید که **یا شمس** ، **یا شمس** و اگر من تورا درسر، سرآب با آنطرف دریا تیرنکرده ام پس در آنصورت من شمس نبوده و نیستم و همچنان بگفته دلی تان واقعاً که من یک آدم دیوانه بوده وهستم .

به همه حال : جناب مولانا از عقب واسکت حضرت شمس محکم گرفته وبه گفتن **یا شمس** ، **یا شمس** شروع نموده ومتوجه شده که به امر حضرت پروردگار عالم و کرامات خداداد حضرت شمس در بالای آب پای گذاشته و به راه رفتن شروع نمودند وزمانیکه در نیمه دریا رسیده بودند و جناب مولانا متوجه میشود که حضرت شمس **میگوید** که **یا خدا** ، **یا خدا** جناب مولانا باخود گفت که واقعاً من یک آدم بسیار ساده و دیوانه هستم در حالیکه جناب شمس **میگوید** که **یا خدا** ، **یا خدا** و من چرا بگویم که **یا شمس** ، **یا شمس** حالا میگویم که یا خدا با گفتن نام ذات پاک جناب مولانا تا قسمت گلون درین آب دریا غرق شده وفوراً حضرت شمس از بازو مولانا محکم گرفته وفرمودند که یا مولانا توهنوزبه شمس کی رسیدی که **بخدا ج برسی** و شخص مولانا را ازین آب بیرون کشیده وخودش به دیگر طرف دریا رفتند و در حصه چنین روایت بوده که جناب مولانا هر قدریکه بالایش صدا زده که یا شمس من اشتباه نموده ام ومعذرت خواست متاسفانه که آنجناب هیچ توجه نکرده وراه خود را در پیش گرفته ورفتند که بعد از سپری شدن **۱۸ سال** دوباره جناب مولانا بدیدن حضرت شمس موفق شدند .



دوستان عزیز! این حکایت را در سال ۱۳۶۶ در یک محفل تصوفی که شنیده بودم آنرا نقل  
قول بشما عزیزان نگاشته امیدوارم که مورد علاقه تان واقع شده باشد .

**و الله اعلم وبالصواب**

ماه قوس ۱۳۷۷ و مطابق برج دسمبر ۱۹۹۸ عیسوی

نوشته عزیز حیدری از کشور سویدن و از شهر گوتنبرگ

**[AzizHaidari@Hotmail.com](mailto:AzizHaidari@Hotmail.com)**

دوستان عزیز: این حکایت را از جمع دیگر مطالب خویش انتخاب نمودم امیدوارم که مورد  
علاقه تان واقع شده باشد .